



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۰ / آذر / ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

مصادف با: ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۴۱

موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - مقدمه نهم - اشکال امام خمینی به محقق خراسانی

جلسه: ۴۱

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

مطلبی که محقق خراسانی در مقدمه هشتم و نهم ذکر کرده بودند بیان شد. محصل نظر محقق خراسانی این شد که باید بین مسئله اجتماع امر و نهی و مسئله تعارض تفکیک شود و ضابطه اینکه یک مسئله، یک مورد از مصادیق اجتماع امر و نهی باشد این است که ملاک هر دو حکم موجود باشد، اما در مسئله تعارض یک ملاک بیشتر در بین نیست، اینجا بحث‌های مفصلی مطرح شد، اما اجمالاً این ضابطه بیان گردید و همچنین راه‌های احراز ملاک در مورد تصادق در اجتماع امر و نهی بیان گردید. پس غرض اصلی تفکیک بین باب اجتماع امر و نهی و باب تعارض بود، برای این منظور محقق خراسانی ضابطه‌ای بیان کردند، به این بیان که ملاک‌ها در مورد تصادق در بحث اجتماع امر و نهی هر دو موجودند، هم ملاک امر و هم ملاک نهی، به خلاف باب تعارض و راه احراز ملاک را نیز بیان کردند. این محصل دو جلسه‌ای بود که از محقق خراسانی تحت عنوان مقدمه هشتم و نهم بیان کردیم.

اشکال امام خمینی به محقق خراسانی

ایشان می‌فرمایند: در مورد سخن محقق خراسانی در مقدمه هشتم و مقدمه نهم و غرض و هدف او دو احتمال وجود دارد: احتمال اول: محقق خراسانی در واقع بخواهد در محل نزاع این قید را اضافه کند که جواز و امتناع تعلق امر و نهی به دو عنوان متصادق در واحد شرطی دارد، مقید به یک قیدی است و آن اینکه هر دو، یعنی هم امر و هم نهی، هم زمان واجد ملاک باشند و اگر یکی از این دو عاری از ملاک بود از محل نزاع خارج است. پس احتمال اول این است که غرض محقق خراسانی از بیان این دو مقدمه این است که هر جا دو ملاک بالفعل موجود باشند، داخل در محل نزاع است، هر جا یکی از این دو ملاک موجود نبود، از بحث اجتماع امر و نهی خارج است.

اگر این احتمال مد نظر باشد جای این سؤال است که ما الفرق بین این قید و قید مندوحه؟ در مقدمه ششم درباره اعتبار قید مندوحه بحث کردیم، محقق خراسانی از کسانی بود که انکار کرد لزوم تقیید محل نزاع را به قید مندوحه، ایشان قید مندوحه را انکار کرد، هر چند در مورد بیان ایشان برای انکار قید مندوحه اشکالی مطرح شد و نظر محقق اصفهانی و اشکال ایشان به محقق خراسانی بیان شد. به هر حال ایشان در آن مسئله فرمود: قید مندوحه هیچ دخالتی در محل نزاع ندارد، یعنی نزاع ما در جواز یا امتناع اجتماع امر و نهی تقیید به جایی که مکلف چاره داشته باشد که مثلاً نماز را در خارج از دار مغصوبه و در ارض مباحه اقامه کند نیست. دلیل ایشان برای عدم تقیید محل نزاع به قید مندوحه این بود که این تقیید مستلزم تکلیف به محال است، زیرا امر و نهی متضادین هستند و تکلیف به متضادین می‌شود تکلیف به محال، نه اینکه مکلف به محال باشد، قید مندوحه به مکلف به بر می‌گردد، یعنی

متعلق، اما مشکلی که در رابطه با اجتماع امر و نهی پیش می‌آید، مربوط به تکلیف است و چون قید مندوحه اگر بخواهد ذکر شود مستلزم تکلیف به محال است، لذا اصلاً قید مندوحه اینجا لازم نیست. ما این را مفصلاً توضیح دادیم، به هر حال محقق خراسانی در آن مسئله مدعی شد قید مندوحه لازم نیست و نزاع اعم است و حتی در جایی که مندوحه هم نباشد این نزاع وجود دارد. دقیقاً میتوان همان اشکالی که محقق خراسانی در آن بحث مطرح کردند، اینجا نسبت به خود ایشان این اشکال را وارد کرد که بالاخره یا اجتماع دو ملاک، ملاک امر و ملاک نهی، در آن حیثیتی که در محل نزاع مدخلیت دارد یا این مربوط به تطبیق اجتماع امر و نهی است.

اگر منظور محقق خراسانی این باشد که این مربوط به تطبیق اجتماع امر و نهی است، (به این معنا که اگر یک موردی بخواهد از موارد اجتماع امر و نهی و از مصادیق آن محسوب شود، باید هر دو ملاکش موجود باشند، به عبارت دیگر متزاحمین باشند. اگر منظور این باشد یعنی این قید را و این اجتماع دو ملاک را به تطبیق بر می‌گرداند) به ایشان عرض می‌شود که نظیر این را در مورد قید مندوحه نیز می‌توانیم بگوییم، آنجا نیز می‌گوییم: هر جایی که امکان انجام عمل خارج از دار مغضوبه باشد یا به عبارت دیگر هر جا که مندوحه وجود داشته باشد، جای اجتماع امر و نهی است، چه اشکالی دارد، چه محذوری دارد، یعنی ما این را به دایره اجتماع امر و نهی و تکلیف نبریم؟ این را مربوط کنیم به مکلف به، همانطور که محقق خراسانی این کار را کردند، چه اشکالی دارد ما محل نزاع را مقید کنیم به چنین قیدی؟ دقیقاً به همان ترتیبی که ایشان اینجا قید وجود ملاکین را برای قرار دادن مسئله از مصادیق اجتماع امر و نهی قرار می‌دهد، از همین زاویه قید مندوحه را نیز به عنوان یک قید برای اینکه مسئله از مصادیق اجتماع امر و نهی شود، قرار دهد.

خلاصه ما الفرق بین قید وجود الملاکین و قید مندوحه؟ البته این در صورتی است که بخواهیم منظور محقق خراسانی را حمل بر این کنیم که ایشان می‌خواهد نزاع را مقید به این قید کند، پس اگر مسئله اجتماع و واجدیت دو ملاک مربوط به مرحله تطبیق باشد می‌گوییم: در رابطه با قید مندوحه نیز می‌توان همینطور مطرح کرد.

احتمال دوم: اگر منظور ایشان به مرحله تطبیق نباشد، بلکه نظر ایشان به مرحله تطبیق امر و نهی و اجتماعشان نباشد، بلکه به صورت کبرای کلی در اینکه امر و نهی فی مورد واحد متصادق باشند نه در حوزه مصادیق، اگر این باشد، دیگر ربطی به متزاحمین پیدا نمی‌کند، دیگر چه ارتباطی با متزاحمین دارد؟ زیرا در متزاحمین ما کاری به خود امر و نهی و اجتماعشان نداریم، در مورد متزاحمین همه نظر به قدرت یا عدم قدرت مکلف برای امتثال تکلیف است. پس نتیجه احتمال اول این شد که محقق خراسانی که این ضابطه را ارائه داد برای این بود که یک مسئله برای اینکه از موارد اجتماع امر و نهی قرار بگیرد، حتماً باید ملاک امر و ملاک نهی بالفعل فی زمان واحد موجود باشند، گفتیم: اینجا دو احتمال وجود دارد: یک احتمال این است که ایشان در واقع وجود الملاکین را به عنوان قید در محل نزاع اخذ می‌کند، یعنی اگر اساساً یک ملاک نباشد این از محل نزاع خارج است و می‌رود در باب تعارض و وارد این محدوده نمی‌شود. اگر این منظور باشد عرض کردیم سؤال از محقق خراسانی و اشکال به ایشان این است که چه فرقی است بین این قید و قید مندوحه؟ شما تقیید محل نزاع به قید مندوحه را انکار کردید، در حالیکه اینجا تقیید را می‌پذیرید، در صورتی که هیچ فرقی بین اینها نیست. (توضیح دادیم که چرا فرقی نیست)

از محقق خراسانی این سؤال را می‌کنیم که اینکه شما محل نزاع را مقید به این قید می‌کنید منظورتان چیست؟ اینکه در محل نزاع وجود الماکین را معتبر می‌دانید، آیا منظورتان این است که در خود امر و نهی مقصود است یا در تطبیقش، اگر در مرحله تطبیق مد نظر باشد، یعنی برای اینکه چیزی مصداق اجتماع امر و نهی باشد باید از متزاحمین باشد، می‌گوییم: اگر بحث ناظر به مرحله تطبیق باشد در مندوحه نیز می‌توانید این کار را بکنید، اگر ناظر به مرحله تطبیق نباشد، بلکه خود امر و نهی و مرحله اجتماع خود امر و نهی نظر باشد، آن وقت جای این اشکال است که چرا مسئله متزاحمین و تراحم در مقام امتثال به خاطر وجود این دو ملاک مطرح می‌شود، این دیگر کارش به مرحله تراحم و امتثال نمی‌کشد.

چه بسا ظاهر کلام ایشان مساعد این معنا است. محقق خراسانی نمی‌خواهد قید برای محل نزاع درست کند، نمی‌خواهد محل نزاع را مقید کند به وجود ملاکین تا شما اشکال کنید ما الفرق بین هذا و بین قید مندوحه؟ پس هدف چیست؟ در واقع کأنه محقق خراسانی می‌خواهد به نوعی فارق بین مسئله تعارض و اجتماع امر و نهی را بیان کند.

به عبارت دیگر کأنه اینجا یک سؤال مقدر است و محقق خراسانی به آن پاسخ می‌دهد. در برخی موارد نسبت بین دو عنوان عموم خصوص من وجه است، مثالی هم در جلسه گذشته زدیم، مثل نسبت بین علماء و فساق، اگر امر شود به اکرام علماء، «اکرم العلماء» و نهی شود از اکرام فساق، «لا تکرّم الفساق» اینجا بین عنوان «العلماء» و عنوان «الفساق» عموم خصوص من وجه است بعضی از علماء فاسق نیستند و برخی از فاسقان عالم نیستند، اما مورد تصادق نیز دارند و در مواردی این دو عنوان با هم مجتمع می‌شوند، عالم فاسق در واقع ماده اجتماع این دو عنوان است، ایشان در واقع این مورد را از موارد باب تعارض دانسته است، ایشان می‌گوید: «اکرم» و «لا تکرّم» در این ماده اجتماع، یعنی عالم فاسق با هم تعارض می‌کنند. می‌آییم سراغ «صل» و «لا تغصب»، نماز در دار غضبی، اینجا نیز نسبت بین عنوان نماز و عنوان غضب، عموم خصوص من وجه است. چرا اینجا نمی‌گویند تعارض است؟ برخی از نمازها هستند که در غیر مکان‌های غضبی واقع می‌شوند، برخی از غضب‌ها هستند که به صورت نماز واقع نمی‌شوند. مثل اینکه شخصی می‌رود در زمین دیگری و می‌خواهد، اما گاهی اتفاق می‌افتد که یک عمل هم می‌شود مصداق نماز و هم مصداق غضب، مثل جایی که یک نفر هم مصداق عالم است و هم مصداق فاسق، پس اینجا نیز در واقع نماز در دار مغضوبه، ماده اجتماع دو عنوان نماز و غضب است. چرا در این مورد نمی‌گویید باب تعارض است؟ چه فرقی است بین این دو؟

کانه ایشان در واقع با طرح بحث ضابطه باب اجتماع امر و نهی و اینکه در باب اجتماع امر و نهی دو ملاک موجود هستند، می‌خواهد فرق «صل» و «لا تغصب» را با «اکرم العلماء» و «لا تکرّم الفساق» را بیان کند، به این بیان که در «اکرم العلماء» و «لا تکرّم الفساق» ما وجود دو ملاک را احراز نکردیم، نمی‌دانیم آیا هم «اکرم العلماء» ملاک دارد و هم «لا تکرّم الفساق»، یعنی احراز نکردیم دو حکم ملاکشان موجود است، می‌دانیم یک ملاک موجود است، ولی نمی‌دانیم که کدام وجود دارد و کدام از فعلیت افتاده است، اما در نماز دار غضبی این طور نیست، در نماز متحد با غضب در واقع ما وجود هر دو ملاک را احراز می‌کنیم.

پس در واقع نظر محقق خراسانی طبق احتمال دوم این است که ایشان اگر ضابطه برای اجتماع باب امر و نهی ذکر کردند نمی‌خواهد محل نزاع را مقید کند، بلکه هدفشان این است که بین باب تعارض و باب اجتماع امر و نهی تفکیک کند، بین اینها جدایی بیندازد. امام خمینی می‌فرماید: اساساً مسئله تراحم در عرض تعارض نیست، می‌گوید شما آمدید برای فرق مسئله اجتماع امر و نهی با مسئله تعارض یک ضابطه ارائه دادید و گفتید: ضابطه اجتماع امر و نهی این است که دو ملاکش موجود باشد، اما در تعارض یک ملاک

بیشتر وجود ندارد، اصلاً چرا این دو را با هم مقایسه کردید؟ تراحم چه ربطی به تعارض دارد؟ این‌ها در عرض هم نیستند، تعارض مربوط به یک چیز است و موضوعش یک چیز است و تراحم یک چیز دیگری است. تراحم یک مسئله عقلی است و هیچ ربطی به شارع ندارد، تراحم در واقع مربوط به این است که مکلف چون نمی‌تواند دو خواسته و طلب مولا را امتثال کند ناچار است یکی را انجام دهد، لذا دنبال اقوی و اظهر می‌گردد، آنکه دلیلش اظهر است و آنکه ملاکش قوی‌تر است آن را مقدم می‌کند بر دیگری، یعنی الا هم فالاهم. این اصلاً موضوعش یک امر عقلی است و حکمش را نیز عقل تعیین می‌کند، عقل حاکم به لزوم امتثال است، عقل می‌گوید: اگر مولایی دستوری دارد تو باید انجام دهی، همین عقل وقتی می‌بیند این مکلف نمی‌تواند این دو کار را با هم انجام دهد یک وظیفه و یک راه جلوی پای او می‌گذارد و می‌گوید: حال که هر دو را نمی‌توانی انجام دهی اهم را انجام بده. پس مسئله تراحم کلاً یک مسئله‌ای است که هم موضوعش و هم حکمش از عقل استفاده می‌شود و اصلاً ربطی به شرع ندارد و در ادله شرعیه بحث تراحم مطرح نیست، لذا احکام و لوازمش نیز با هم فرق دارد، اما در باب تعارض این یک بابی است که به عقل مربوط نیست، تعارض مربوط به مقام جعل و تشریح است، یعنی بین دو دلیل متنافی، دو دلیل که هم دیگر را تکذیب می‌کنند، زیرا تعارض عبارت است از تنافی الدلیلین او تکاذبهما؛ تکذیب کردن دو دلیل یا نفی کردن دو دلیل یکدیگر را. این مربوط به مقام جعل است، یعنی نمی‌شود هر دو از ناحیه حاکم و قانون‌گذار و شارع تشریح شده باشد، در این موارد چه باید کرد؟ باید به عرف رجوع شود، ما چون بحثمان اعم از شارع است یعنی شامل قانون‌گذاران و موالی عرفیه نیز می‌شود، در موارد تعارض باید مراجعه به عرف کنیم، حال دو مسئله‌ای که یکی تکلیفش را عقل تعیین می‌کند و دیگری تکلیفش را عرف تعیین می‌کند اصلاً هم سنگ و هم تراز می‌باشند که شما بخواهید این‌ها را به نوعی از هم جدا کنید؟ به عبارت دیگر اصلاً هیچ دلیل و وجهی برای اینکه این دو با هم خلط شود پیش نمی‌آید که شما بخواهید تلاش کنید، این‌ها را تفکیک کنید.^۱

خلاصه اشکال امام خمینی

پس امام خمینی به محقق خراسانی طبق یک احتمال، اشکال می‌کند که چه فرقی است بین اینجا و بحث مندوحه، یعنی اگر مسئله وجود ملاکین بخواهد قید محل نزاع شود، سؤال این است که چرا مندوحه را قید قرار ندادید، فرقی بین این دو نیست؟ اگر هم اصلاً قید محل نزاع نباشد بلکه غرض ایشان این باشد که بین دو باب اجتماع امر و نهی و باب تعارض جدایی بیندازد، اشکال این است که اساساً باب تراحم و باب تعارض دو وادی جدا هستند و ارتباطی با یکدیگر ندارند، یکی در حوزه عقل است موضوعاً و حکماً و دیگری در حوزه عرف و شرع، زیرا در شرع هم برخی از موضوعات را شارع باید تکلیفش را روشن کند، پس بین این دو کسی اشتباه نمی‌کند، این‌ها در عرض هم هستند و اشتراکی ندارند که شما بخواهید این‌ها را از هم جدا کنید.

بحث جلسه آینده

اصل کلام محقق خراسانی را ملاحظه فرمودید. اشکال امام خمینی را به محقق خراسانی نیز بیان شد، حال باید دید در داوری بین کلام محقق خراسانی و اشکال امام خمینی حق با کیست؟

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ مناهج الوصول، ج ۲، ص ۱۱۵ الی ۱۱۷؛ تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۳۸۲ الی ۳۸۴.